

## پژوهش تاریخ، بحران روش

• با حضور دکتر غلامحسین زرگری نژاد،  
دکتر قنبرعلی رجبلو و دکتر داریوش رحمانیان

**اسماعیلی:** بسم الله الرحمن الرحيم. مبحث امروز ما بحران در روش‌شناسی تاریخ است. برای روشن شدن مقوله روش‌شناسی ابتدا باید به تعریف مفاهیم پرداخت. خلط مفهومی نابجایی میان روش‌شناسی و روش تحقیق صورت گرفته است، که بهتر است ابتدا این مفاهیم را روشن کنیم. برای این امر باید روش‌شناسی را در علوم انسانی به صورت عام و در علم تاریخ به صورت خاص تعریف کنیم. علاوه بر این، بعد از ایجاد گسست در رویکرد پوزیتیویستی و نئوپوزیتیویستی حاکم همه حوزه‌های علوم انسانی از جمله تاریخ به واسطه جریان چرخش زبانی، پرسش از بحران در روش‌شناسی تاریخ را نیز می‌توان دید. این نوع نگرش به تاریخ که در اروپا رایج بود، تقریباً از دهه‌ی اخیر در ایران نیز رایج شد. آقای دکتر زرگری نژاد، شما بحث را شروع فرمایید.

**دکتر زرگری نژاد:** از آنجا که من می‌دانم دریافت و تعریف من از تاریخ با دکتر رجبلو تفاوت دارد، اجازه بدهید ابتدا دکتر رجبلو آغاز کنند و از اینجا که مفاهیم اولیه مانند تاریخ چیست و چه تعریفی از تاریخ داریم، و این تعریف ما چه روشی را در تاریخ‌نگاری و پژوهش‌های تاریخی می‌طلبد.

**دکتر رجبلو:** چون استاد زرگری نژاد فرمودند من شروع می‌کنم. تصور من این بود که ما ابتدا نگاهی به روش‌های تاریخی در غرب، انطباق آن با تاریخ‌نگاری در غرب و سیر تحول آن خواهیم داشت و بعد آن را با وضع موجود در ایران تطبیق خواهیم داد و از کمبودها و کاستی‌ها بحث خواهیم کرد. من ابتدا مقدمه‌ای در مورد روش‌های موجود تاریخی در غرب می‌گویم. غربی‌ها با شروع مدرنیته در تاریخ معاصر، ابتدا نقدی بر تاریخ و تاریخ‌نگاری داشتند. نقد ایشان نیز این بود که تاریخ براساس یک روش توصیفی و یا یک نوع واقع‌گرایی اخباری در تاریخ بشر شروع شده است و این امر موجب شده است که مورخان فرصت پیدا نکنند با تکیه بر تفهیم و تعقل و تحلیل تاریخ را از زیر رسوبات توصیف خارج کنند. از اینجاست که پس از مدرنیته سه تقسیم‌بندی در حوزه‌ی تاریخ پیدا شده است: ۱- در ابتدای تاریخ جهان در انسان دیده شده و انسان محور تاریخ بوده است؛ ۲- در مرحله‌ی دوم انسان در جهان دیده شده و جایگاه انسان در جهان مورد بحث بوده که در عصر خروج از اسطوره و ورود به عصر تاریخی روی داده است ۳- سومین مرحله انسان جدا از جهان است که پس از ظهور مدرنیته در غرب، این مرحله آغاز



۴- قابلیت تعمیم‌پذیری؛ ۵- قابلیت صدور یک قانون کلی. بعدها این قوانین در مکاتب بعدی مانند ناتورالیسم خدشه برمی‌دارد. پوزیتیویسم با همین روش بعدها درصدد تبیین پدیده‌های انسانی و اجتماعی نیز برمی‌آید. در همین زمان یک نهضت دیگری در حوزه‌ی هستی‌شناسی رخ می‌دهد که دکارت و کانت واضع این نوع هستی‌شناسی در حوزه‌ی معرفت بودند. کانت می‌گوید: «جهان در ظلمات بود، ولی خداوند نیوتون را خلق کرد». نیوتون مانند نوری فرض می‌شود که جهان را از ظلمت خارج کرد. علت مبنا قرار دادن نیوتون نیز تعدد اختراعات و اکتشافات اوست و سکوت فلسفه. دکارت می‌گوید در طول تاریخ فلسفه بر جهان و انسان حاکم بوده و علم عقب مانده است، حال که علم به پیش می‌رود باید فلسفه پادوی علم باشد. از اینجاست که چون فلسفه تبیین‌گر علم می‌شود هم علم رشد می‌کند و هم فلسفه و نئوپوزیتیویسم پدیدار می‌شود و متفکران دوباره مسأله‌ی استیلای قیاس بر استقراء را مطرح می‌کنند اما قیاس چراغ پژوهشی است در اختیار استقراء یا جزءنگری که در نوع بیکنی و پوزیتیویسمی کور بود؛ اما در نگاه نئوپوزیتیویسمی از انحرافات تجربی به دور است. نئوپوزیتیویسم در یک لایه به نام تبیین و در چهارراهی به نام ماکس وبر به پایان می‌رسد و وارد مرحله‌ی تبیین کمی و علی می‌شود.

از طرف دیگر اصطلاحی داریم به نام تفهم یعنی درک جهان خارج از حوزه‌ی پوزیتیویسم یا غلبه‌ی تفهم بر حوزه‌ی روش در مطالعه‌ی جامعه و تاریخ. ماکس وبر تبیین و تفکر را با هم استفاده می‌کند. وی تفهم را در مقام کشف می‌نشانند و جزءنگری را در مقام تبیین. از ترکیب این دو مکاتب جدیدی هم در حوزه‌ی روش پدید می‌آید که اتفاقاً رویکردشان یا در حوزه‌ی تاریخ است یا جامعه و از آنجا دیگر علوم و شاخه‌هایشان شکل می‌گیرند. مطالبی که گفته شد داستان تعامل بین نرم‌افزار و کالبد در تمدن غرب بوده است؛ ولی این روند به همان صورت در کشورهایی مانند کشور ما اتفاق نیفتاده است و چون ما در تاریخ معاصر تأخر داریم و عمده‌ی رویارویی و چالش ما با غرب در زمان قبل بوده است و غلبه‌ی عناصر روش‌شناختی بر حوزه‌ی تفکر غربی بر جامعه‌ی ما نیز تحمیل شده است، از طرفی هم ساختار سنتی جامعه ما اجازه نداده است ما از اخباری‌گری و یا تاریخ نقلی به تاریخ عقلی - آنچه‌ان که در غرب روی داده است - پیش برویم، نوعی آشفتگی و هرج و مرج در استفاده از نظریه و روش در حوزه‌ی تاریخ در کشور ما رخ داده است، که تا امروز هم دامنگیر مراکز تحقیقاتی و پژوهشی ما هست.

**دکتر زرگری‌نژاد:** من در پرانتز عرض کنم که من اکنون متوجه می‌شوم بحران جدی‌تر از آن است که ما از آن عبور کردیم. بحران در روش‌شناسی را من به بحران در علوم انسانی تعمیم می‌دهم. یعنی آیا گفت‌وگوی ما گزارشی از روش‌شناسی و روند تحول روش‌شناسی در غرب یا ایران است و یا خود روش‌شناسی؟ اگر قرار است از روش‌شناسی گفت‌وگو کنیم، ابتدا باید تعریفی از تاریخ ارائه دهیم و به دنبال آن روش‌شناسی در تاریخ را توضیح دهیم. اما اگر می‌خواهیم گزارشی از تاریخ روش‌شناسی ارائه کنیم، همان است که دکتر رجیلو فرمودند.

**اسماعیلی:** دکتر رجیلو کار ما را ساده‌تر کردند و جایی که ایشان تمام کردند، می‌تواند نقطه‌ی آغاز بحث ما باشد. ما در واقع در ایران دو نوع تلقی یا فهم از

شده است. متفکرانی حوزه‌ی زیست‌شناسی و صنعت در غرب، در صحبت از انطباق انسان با کالبد جهان، به این قائلند که انسان سه مرحله را در طبیعت طی کرده است: مرحله‌ی اول مرحله‌ی تسلط طبیعت بر انسان بوده است، که این مرحله با آغاز کره‌ی زمین و آغاز زندگی انسان بر زمین شکل می‌گیرد؛ مرحله‌ی دوم، تعادل بین انسان و طبیعت روی داده است و انسان با طبیعت به نوعی تفاهم و همگرایی دست یافته است و مرحله‌ی سوم سلطه‌ی انسان بر طبیعت است که با انقلاب صنعتی آغاز می‌شود و انسان تلاش می‌کند با شناخت پدیده‌ها، به دستاوردهای جدید تولیدی و صنعتی دست یابد. شاید تکنیک و ماشین محصول این دوره باشد. با توجه به این تقسیم‌بندی سه‌گانه در حوزه‌ی فلسفه و نیز در حوزه‌ی علوم انسانی، به‌طور کل در حوزه‌ی جهان‌بینی انسان نسبت به کالبد زمین و تمامی عناصر مربوط به حوزه‌های آنتولوژی (هستی‌شناسی) و اپیستمولوژی (معرفت‌شناسی) هفت نوع روش به وجود آمده است: ۱- درون‌نگری؛ ۲- مشاهده؛ ۳- آزمایش؛ ۴- تفهم؛ ۵- روش پرسش‌نامه‌ای یا کمی؛ ۶- روش تاریخی؛ ۷- تعویق. در حوزه‌ی تاریخ، بیشتر سه روش درون‌نگری، تاریخی و تعویق نقش داشته‌اند.

مدرنیته دارای دو لایه است یک لایه‌ی کالبدی و یک لایه‌ی نرم‌افزاری. لایه‌ی کالبدی انقلاب صنعتی است که از انگلستان آغاز می‌شود و صنعت نساجی را آغاز انقلاب صنعتی می‌داند ولی قبل از آن - آن چنان که پیر روسو در کتاب اختراعات و اکتشافات آورده است - آرایشگرها به این مرحله رسیدند با این تفصیل که خواستند ماشینی که مو و ریش را می‌تراشد، به جای تراشیدن، ببرد. این امر مقدمه‌ی صنایع نساجی و دیگر زمینه‌ها شد. اما لایه‌ی نرم‌افزاری به کسانی برمی‌گردد که درصدد توضیح این تغییر برآمدند. انتقال انسان از عصر تعادل با طبیعت به عصر سلطه بر طبیعت را در حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی توضیح دادند و تبیین کردند. افراد زیادی مانند ماکس وبر، دکارت، منتسکیو، شارل، روسو، لاک، وبر و... و دیگران در نهضت نرم‌افزاری نقش داشتند. این افراد سعی کردند آنتولوژی و اپیستمولوژی را در حوزه‌ی این تحولات توضیح دهند. اما نکته‌ی جالب اهمیت یک موضوع است در میان همه‌ی متفکران حوزه‌ی علوم انسانی و اجتماعی و آن اعتقاد به این است که بستر این تحولات تاریخ است. یعنی بر اساس تحلیل تاریخ، چینه‌های خود را از بحث علوم انسانی و اجتماعی انجام داده‌اند. این امر سبب شد دو روش پدید آید. یکی روشی که تحت عنوان پوزیتیویسم از آن نام می‌بریم و روش دیگر که در مقابل آن قرار می‌گیرد روش تفهم یا شناختی است. شاید اولین فرد حوزه‌ی پوزیتیویسم یا مکتب اصالت انسان فرانسیس بیکن باشد. او در کتاب *«غنون خود»* (که در حقیقت همان *نیو اوربانو* به معنای منطقی جدید است) بیان می‌کند که دنیای قبل از مدرن را که دنیایی کل‌نگر، ذهن‌گرا و تجربیدی است، متکی بر قیاس بود و از کل به جزء رسیدن. البته در دنیای قدیم یک استثنا داریم که در حوزه‌ی قیاس فکر نمی‌کرد و او *ارسطو* بود. اولین کتاب روش در باستان را نیز ارسطو با عنوان *«غنون نگاه‌شده»* است. نوارغنون بیکن نیز اشاره به همین کتاب ارسطو دارد و آن را خارج کردن روش استقراء از دل تاریخ و کاربردی کردن آن در حوزه‌ی مطالعات جدید می‌داند. وی در این کتاب اشاره می‌کند که ما از این پس، آنچه را وجود دارد و قابل مشاهده است به عنوان یک واقعیت می‌پذیریم و عناصر درونی آن را قابل بررسی می‌دانیم. از اینجاست که پوزیتیویسم با پنج قانون طلایی خود ظهور می‌یابد: ۱- قابلیت مشاهده؛ ۲- قابلیت آزمون؛ ۳- قابلیت تکرارپذیری؛



**دکتر زرگری نژاد: من سرگشتگی در فهم تاریخ را از سوی اهل تاریخ و اهل غیر تاریخ ناشی از بحران در مفاهیم می‌دانم. یعنی مفهوم تاریخ در نزد این دو هماهنگ نیست**

**اسماعیلی:** من می‌خواهم به فضای جدید خودمان اشاره‌ای کنم. مثلاً اگر ما پیرنیا را در نظر بگیریم، شروع تاریخ او خلقت آدم است؟

**دکتر زرگری نژاد:** به نظر من این مثال هم دقیق نیست. چون پیرنیا هم به تاریخ پیشدادیان می‌پردازد و به تعبیر کسانی که پیشدادیان را اسطوره می‌شمارند - که من این نظر را نمی‌پذیرم - در اینجا هم با شخصیت‌های غیرواقعی روبه‌رویم. این تاریخ با کیومرث (آدم اولیه در اساطیر ایران باستان) شروع می‌شود.

**اسماعیلی:** ولی اینجا نگاه اسطوره‌ای دارد و آن را از واقعیت جدا می‌کند. آقای دکتر رحمانیان آیا شما تصور می‌کنید این دو تلقی از تاریخ وجود دارد؟

**دکتر رحمانیان:** بسم الله الرحمن الرحیم. با نکاتی که تا اینجا مطرح شد، پایه‌ی بحث تاحدی تغییر می‌کند. اگر بنا باشد بحث را با تعریف علم تاریخ آغاز کنیم و بحث از روش را مؤخر بر آن داشته باشیم، باید چند نکته مطرح کرد. اول این که علم و معرفت را بر اساس و مبنای چه چیزی باید تعریف کرد؟ کسانی که در این عرصه تحقیق کرده‌اند، علم را به روش‌های گوناگون تعریف کرده‌اند. برخی علم را بر پایه‌ی موضوع آن تعریف می‌کنند. در سنت قدما چنین بوده است. گاه تعریف علم بر پایه‌ی اهداف و غایات آن صورت می‌گیرد. و نیز گاه تعریف علم بر پایه‌ی عناصر و اجزایی که مسائل و گزاره‌های یک علم را می‌سازند، انجام می‌شود. البته در این میان، مسأله‌ی روش بسیار اهمیت پیدا می‌کند، با عنایت به مباحثی که دکتر رجبلو اشاره کردند و من نیز به تناسب موضوع اشاره‌ای خواهم کرد.

مسأله‌ای که اغلب هنگام صحبت از علم و معرفت مغفول می‌ماند و ما را درگیر جنگ‌های لفظی می‌کند، خلط معانی همین دو واژه‌ی «علم» و «معرفت» است. یعنی گاه منظور ما از علم، معرفت به معنای عام کلمه است و گاه علم به معنای خاص science و بیشتر هم منظور نه علوم برهانی و ریاضی (علوم ذهنی یا انتزاعی)، بلکه علوم تجربی (empirical science) است. درست است که پاره‌ای از موضوعات علوم تجربی در دوره‌های گذشته، به صورت قاعده‌مند و منظم مورد پرسش بوده‌اند؛ اما عقبه‌ی علم تجربی معطوف به عصر جدید است. دکتر رجبلو به شمه‌ای از آن مانند آرای بیکن و تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم و... اشاره کردند. باید توجه داشت که علم (science) یکی از شاخه‌های معرفت است و رابطه‌ی این دو، رابطه‌ی عموم و خصوص است. به قول معروف، هر گردویی گرد است ولی هر گردی گرد نیست. یعنی هر علمی معرفت است، ولی هر معرفتی علم نیست. اینجا مسأله‌ای پیش می‌آید که کدام یک از معارف می‌توانند جنبه‌ی علمی بیابند و به‌عنوان «علم» معرفی شوند؟ و اصولاً ما باید در این باره بیندیشیم که این پرسش خود از کجا پدید آمد؟ هرچند مایلیم به همان بحث روش در تاریخ بپردازم، ولی بحث به سمتی پیش رفت که ناچاریم ابتدا نقطه نظرات خود را در مورد برخی مفاهیم بگوییم. برای اهل تاریخ بسیار مهم است که الفاظ و تعابیر و نیز مفاهیم و گزاره‌ها و احکام و باورها و نظریه‌ها چگونه و از کجا پدید می‌آیند و چه ارتباطی با زمینه و زمانه و شرایط تاریخی خود دارند؟ از چه زمانی این سؤالات مطرح شد که این معرفت می‌تواند علم باشد یا نه؟ و کدام معرفت علم است؟ و از چه زمانی

تاریخ را می‌شود دید. یک نوع فهم تاریخ در دنیای جدید که متأثر از دنیای مدرن و غرب است و دیگری فهم موجود در جامعه‌ی ایرانی. این دو نوع تلقی و تقابل در بین همه‌ی دانش‌آموختگان نسل گذشته و نسل‌های جدیدتر هم وجود دارد و اگر خوش‌بین باشیم برخی اصحاب تاریخ سعی کرده‌اند میان این دو هم‌نشینی برقرار کنند. در حالیکه بین این دو تفاوت فراوان است.

**دکتر زرگری نژاد:** من این سرگشتگی را ناشی از همان بحران در مفاهیم می‌دانم. یعنی مفهوم تاریخ در نزد اهل تاریخ و در نزد اهل غیرتاریخ - به‌خصوص آن‌ها که به تاریخ می‌پردازند - هماهنگ نیست.

**اسماعیلی:** آقای دکتر رحمانیان در مورد این دو نوع تلقی چه می‌فرمایید؟

**دکتر زرگری نژاد:** به نظر من این دو نوع تلقی اصالت ندارد و تفسیر شماست.

**اسماعیلی:** چرا وجود دارد.

**دکتر زرگری نژاد:** وقتی ما هنوز تعریفی مشخص از تاریخ نداریم، چگونه می‌گوییم تلقی‌های مختلف وجود دارد؟

**اسماعیلی:** منظور من این است که تلقی از تاریخ، با رویکرد هستی‌شناختی ما مرتبط است. این که مورخی تاریخش را با مبدأ جهان آغاز می‌کند و نظر به معاد نیز دارد، بدان معناست که او تاریخ را در نوعی از منظومه‌ای هستی‌شناختی فهم می‌کند، یک نوع از تاریخ‌نگاری و در روزگار اخیر که مورخ در مورد خلقت سکوت می‌کند و این را به جایی خارج از حوزه کاری‌اش حواله می‌دهد، نوع دیگری از تاریخ‌نگاری پدید می‌آورد.

**دکتر زرگری نژاد:** این تاریخ نیست، اخباری‌گری است. تا این مفاهیم از هم تفکیک نشوند، و تلقی ما از تاریخ و اخباری‌گری و نیز از اهل تاریخ و اهل خبر تفکیک نشود، نه می‌توانیم به تقسیم‌بندی تاریخ نظر داشته باشیم و نه می‌توانیم از روش گفت‌وگو کنیم. آیا آنچه از علم‌الدرايه و رجال گفتید، به عنوان یکی از ابزار و تکنیک‌های روش در تاریخ است؟ ممکن است باشد ولی بر این مبنا که تاریخ را علم یافتن خبر بدانیم، اما اگر من تاریخ را دانش شناسایی و جستار خبر بدانیم، این تکنیک‌ها سالیانه به انتفاع موضوع خواهد بود.



**دکتر رحمانیان: درباره‌ی مسأله‌ی روش در دانش تاریخی باید گفت که بسته به این که تاریخ را بر چه مبنایی تعریف کنیم، در روش‌شناسی تاریخی نیز تعاریف متعدد و متفاوت خواهیم داشت**

کتاب دکارت همین مسأله را نشان می‌دهد: «گفتار در روش به کار بردن عقل و تحقیق علوم». وقتی دکارت بحث می‌کند که چگونه می‌توان نیروی عقل را به کار برد و به شناخت متقن رسید، می‌پندارد که می‌داند چه روشی به کار گرفته است. یعنی گمان می‌کند که به روش در تمام مراحل تحقیق آگاه است و به آن اشراف دارد. دکارت در سال ۱۶۵۰ درحالی که بنیادهای فکری و فلسفی غرب را تکان داده بود، از دنیا رفت. بد نیست اشاره کنیم که دکارت مورخان را قسه‌گو می‌دانست و تاریخ را معرفت مهم یا حتی سودمندی نمی‌انگاشت. وی که فیلسوفی عقل‌باور بود، برای گزاره‌هایی که عقل‌شناسنده صادر می‌کند، کلیت قائل بود و جهان را با جهان ریاضیات و هندسه می‌شناخت و تنها این شناخت را متقن می‌دانست و معتقد بود دیگر شناخت‌ها باید خود را با این شناخت بسنجند. این بحث بعدها به نوعی دیگری به پوزیتیویست‌ها و تجربه‌باوران می‌رسد که مشخصات علم را آزمون‌پذیری و تکرارپذیری و تحقیق‌پذیری می‌دانستند. هیجده سال پس از دکارت، جیامباتیستا ویکو متولد شد. ویکو که استاد حقوق دانشگاه ناپل بود، در سال ۱۷۲۵، پس از بررسی‌های فراوان، در مخالفت با روش و دیدگاه دکارتی، کتاب «علم جدید» را منتشر کرد. ویکو معتقد است که دکارت اشتباه بزرگی مرتکب شده است. ویکو نظریه‌ای دارد به نام حقیقت تحقق‌یافته. حقیقتی که تحقق یافته توسط کسی که آن را محقق می‌کند، قابل شناخت است. به عبارت بهتر، آنچه ساخته شده است، توسط سازنده‌اش شناخته می‌شود. بنابراین ویکو از معرفتی که موضوع آن فرهنگ و تاریخ و تمدن بشری است، دفاع می‌کند و می‌گوید از آنجا که جهان مخلوق من نیست و مخلوق خداست، خدا می‌تواند آن را کامل بشناسد نه انسان. چون رابطه‌ی با اشیا و امور طبیعی رابطه‌ای انسان‌درونی نیست. اما چیزی که توسط انسان ساخته شده است، حتی اگر دو هزار سال قبل باشد، توسط انسان دیگری قابل فهم است. چون رابطه‌ی انسان با آن چه که خود ساخته است، یعنی با عناصر فرهنگ و تمدن خویش، رابطه‌ای درونی است.

**اسماعیلی:** یعنی ما این تفکر را می‌توانیم آغاز روش در تاریخ بدانیم.

**دکتر رحمانیان:** درباره‌ی غرب جدید، تاحدی همین طور است. ویکو مسأله‌ی مهم‌تری نیز مطرح می‌کند و آن این است که هیچ چیز مربوط به انسان را نمی‌توان شناخت مگر با استفاده از تاریخ و با رویکرد تاریخ‌نگرانه.

و در کجا و تحت کدام شرایط این مسائل با مسأله‌ی روش پیوند یافت؟ و نیز از چه زمانی با متدولوژی (روش‌شناسی) پیوند یافت؟ یعنی علم در نظر کسانی که به علم بودن یک معرفت اعتقاد داشتند، ویژگی‌هایی داشته است که برای آن روش‌هایی خاص و معین قائل بوده‌اند و این روش را هم در ترازوی سنجش گذاشته‌اند. درست است که معرفت‌شناسی از یک نظر پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد، ولی در واقع در عصر جدید است که به‌عنوان یک مسأله‌ی غالب فلسفی مورد بحث قرار گرفت. یعنی حتی خود شناخت مورد سنجش قرار گرفت و آغازگر آن هم کانت بود. در عصر جدید، «روش‌شناسی» هم در پیوند با رشد و جهش علوم طبیعی پدید آمد، یعنی خود «روش» به‌عنوان یک موضوع یا مسأله مورد بحث و تأمل جدی فلاسفه و متفکرانی قرار گرفت که «علم» و «معرفت» را در ترازوی سنجش فلسفی نهادند.

و اما درباره‌ی مسأله‌ی روش در دانش تاریخی باید گفت که بسته به این که ما تاریخ را بر چه مبنایی تعریف کنیم، در روش‌شناسی تاریخی نیز تعاریف متعدد و متفاوت خواهیم داشت. در جایی که علم بر پایه‌ی حیث و موضوع تعریف شود، این مسأله مطرح می‌شود که آیا علم حتماً باید یک موضوع خاص و مشخص داشته باشد؟ یا علم بدون موضوع هم داریم؟ آیا علم باید صرفاً بر محور موضوع خود تعریف شود؟ برخی به این رویکرد در بررسی علم باور ندارند و معتقدند می‌توان علم بلا موضوع هم داشت. مانند علم اصول. علم اصول ابزاری است برای سنجش گزاره‌های فقه و علوم دینی. یا علم منطق.

**دکتر زرگری‌نژاد:** ولی این‌ها که فرمودید علم نیستند و فن هستند. ما نباید در این دام بیفتیم که عنوان‌ها ما را در طبقه‌بندی دچار اشکال کند و بگوییم علم اصول یا علم منطق در کنار مثلا علم فیزیک، و بگوییم فیزیک موضوع دارد و اصول نه. البته من معتقدم که علم اصول هم به عنوان علم موضوع دارد.

**دکتر رحمانیان:** همان‌طور که دکتر رجب‌لو اشاره کردند، در عصر جدید مسأله‌ای به نام جدایی انسان از جهان پدید می‌آید و سرآغاز آن دکارت است که پایه‌گذار سوژه‌باوری مدرن است. با همان حکم معروف: «من می‌اندیشم، پس هستم» و اصلاتی که به «من اندیشنده» می‌دهد و جهان را ایژه‌ای بیرونی و جدا از من اندیشنده که قابلیت تحقیق و شناخت و تسخیر دارد، تلقی می‌کند.

**اسماعیلی:** آقای دکتر زرگری‌نژاد برگردیم به جایی که سخنان ناتمام ماند. شما عزیمت‌گاه بحث را کجا می‌دانید؟

**دکتر زرگری‌نژاد:** مشکل از همین جا آغاز می‌شود که ما برخی چیزها را قطعی یا مقدس بشماریم، ما باید معارف دقیق و غیردقیق را بر اساس روش تفکیک کنیم. من تصور می‌کنم با چنین بحث‌هایی هنوز در عصر دکارت هستیم و باید شک کنیم.

**دکتر رحمانیان:** من چند نکته‌ی کوتاه عرض کنم. جدانگاری انسان از جهان و یا همان بحث سوژه و ایژه، بسیار مسأله‌ساز شده است. اسم مهم‌ترین



**دکتر رجبلو: ساختار سنتی جامعه ما اجازه نداده است ما از اخباری‌گری و یا تاریخ نقلی به تاریخ عقلی - آن‌چنان‌که در غرب روی داده است - پیش برویم و نوعی آشفتگی و هرج و مرج در استفاده از نظریه و روش در حوزه‌ی تاریخ کشور ما روی داده است**

به قول دکتر رجبلو، همین بحث در آلمان در مقابل تجربه‌گرایی انگلستان و عقل‌باوری فرانسه قرار می‌گیرد. در قدیم مسأله‌ی روش شناخت منطق (آن هم منطق ارسطویی) مورد بحث قرار می‌گرفت. ارسطو منطق را اختراع کرده بود تا فکر را از خطا مصون بدارد. اما در عصر جدید، با جدا شدن سوژه از ابژه و تبعات آن، متدولوژی و شناخت روش خود یکی از اجزای اصلی علم‌شناسی و معرفت‌شناسی شد و حتی به موازات آن پیش رفت. بزرگان و سرامدان علوم و معارف در عصر ما، ناچار بوده‌اند در مورد روش بحث کنند و کتاب بنویسند. البته متأسفانه بحث‌های دقیق درباره‌ی «روش» در بین مورخان کمتر اتفاق افتاد و بیشتر بین مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان بحث شد. این البته هم علل و زمینه‌ها و پیامدها، آثار و نتایج درازدامن داشته است که اگر فرصت و مجالی باشد، پیرامون آن‌ها بحث خواهیم کرد. به هر حال باید توجه داشت که معرفت تاریخی نسبت به دیگر علوم انسانی دارای پیشینه‌ای دراز در غرب و شرق، به‌عنوان وقایع‌نگاری و تاریخ نقلی بود که خواه‌ناخواه در چگونگی برخورد مورخان عصر جدید با مسائل روشی اثر می‌نهد.

**اسماعیلی:** این سخن ویگو، که ما می‌توانیم همه چیز را با تاریخ بشناسیم، منشأ یک اشتباه بزرگ هم شده است. آیا واقعاً تاریخ این قابلیت را دارد؟ دو روایت و گزارش مختلف از یک بحث شد. آن طور که از سخنان دکتر رحمانیان برمی‌آید، مورخان سعی کرده‌اند خود را به تعریف علم که منطبق با science است، نزدیک کنند. واقعیت این است که نقلی که ایشان از ویگو کردند، معارضین زیاد دارد و برخی می‌گویند تاریخ در بهترین وضعیت خود، واقعه‌ای را بر اساس شواهد موجود بازسازی می‌کند و این پرتلفدارترین نظر است. برخی هم تاریخ را نوعی ژانر ادبی می‌شمردند و معنا و مفهوم آن را هم زاییده‌ی ذهن مورخ می‌دانند. به هر صورت عرض من این است که هر کدام از این نظریات روش خاص خود را تولید می‌کند. آقای دکتر زرگری‌نژاد بفرمایید علم و نیز تاریخ را چگونه تعریف می‌کنید و روش‌شناسی مورخان چیست؟

**دکتر زرگری‌نژاد:** بسم‌الله الرحمن الرحیم. از سخنان دوستان بهره بردم. گویی فرصتی بود این سخنان برای مرور آراء و عقایدی که دیگران گفته‌اند و نوشته‌اند و دوستان عزیز لطف کردند و با تکرار آن‌ها موجب یادآوری بیشتر این مباحث شدند، اما در عین بهره و استفاده لازم می‌دانم متذکر شوم که

این فرمایشات بر محور موضوع معین شده برای گفتگو در این جلسه یعنی روش تحقیق در تاریخ استوار نبودند. فراموش نکنیم که طبق قرار قبل، در ابتدای همین جلسه هم توافق کردیم که از گفت‌وگو در تاریخچه‌ی روش و روش‌شناسی به‌خصوص در مغرب زمین عبور کنیم و اساس گفت‌وگو را بر روش تحقیق در تاریخ، آن هم با تمرکز بر دیدگاه‌هایی که در ایران رایج است، بگذاریم بنابراین بحث را نباید بر بنیاد تاریخ روش‌شناسی یا گفت‌وگو و نقد از آرای دکارت یا ویگو و فرزانه‌گانی دیگر از این دست متمرکز سازیم.

با تذکر این نکته می‌روم به سراغ بیان مقدمه‌ای که به گمان من پیش‌درآمد بحث از روش تحقیق در تاریخ است. نخست تأمل بر این اصطلاح و این سخن که مراد و مقصود از روش چیست و روش و نسبت آن با موضوع کدام است و تنوع روش‌ها چه سنخیت و نسبتی با تنوع موضوع دارد اگر به اجمال و با اندکی تسامح بخواهم از روش سخن بگویم، خواهم گفت که روش عبارت است از مجموعه‌ای از قواعد و اصول لازم در تحقیق و جستار علمی که مراعات آن‌ها همانند منطق در فلسفه موجب انتظام، سرعت و دقت در جستجوی علمی می‌گردد. فعلاً بحث من این نیست که تاریخ علم است یا معرفت چنان‌که فعلاً بر آن نیستم که بگویم معرفت تاریخی به معنای حصول به واقعیت به امر بیرونی و میسر است یا نامیسر. بحث من در این قسمت ناظر بر این است که در هر جستاری در هر رشته‌ای، روش از الزامات اولیه و شالوده‌های ضروری است. اما پس از سخنی اجمالی درباره‌ی روش بینیم میان روش و موضوع چه نسبت منطقی و عقلایی وجود دارد به عبارتی دیگر آیا می‌توان از روش واحدی برای تحقیق در موضوعات گوناگون سخن گفت یا آن که همواره نسبتی منطقی و ضروری میان روش و موضوع لازم است؟ چه‌بسا اذعان به همین واقعیت بود که پس از انشعاب علوم و پدید آمدن هر علم جدید که بر محور موضوعی معین استوار بود، از ضرورت روش خاص برای تحقیق در آن موضوع نیز گفت‌وگو شد به عبارتی دیگر با تنوع موضوعات روش‌ها نیز متنوع اند و اقتضای کنکاش و تحقیق در هر موضوع یافتن روش متناسب برای آن موضوع است. بر همین اساس می‌توان گفت که همواره روش تابعی است از متغیر موضوع. همین جا داخل پراتز متذکر می‌شوم که تحقیقات میان رشته‌ای و روش‌های همسو در این تحقیقات موضوعی است که اندک ایضاحی لازم دارد در این زمینه و فعلاً قصد من تعرض به آن موضوع نیست.

در تفاوت روش‌های علوم با یکدیگر و تغییر روش با موضوع چند مثال کوچک بسنده است. اگر موضوع ما مسائل ریاضی، اعداد و نسبت‌های عددی باشد لاجرم باید روش متناسب و شایسته‌ی این جستار یعنی برهان و استدلال را مبنای کار قرار دهیم. حال اگر موضوع از عدد و نسبت‌های عددی به حوزه طبیعی مثلاً گیاه‌شناسی تغییر یافت، لاجرم به دلیل این که موضوع موضوعی تجربی و معینی است روش متناسب برای تضمین در این موضوع روش تجربی خواهد بود نه روش ریاضیات بر این اساس است که تکرار می‌کنم بر بنیاد تنوع رشته‌ها و موضوعات علمی باید روش‌های متعدد و متنوع داشته باشیم. سومین محور بحث به عنوان مقدمه گفت‌وگو در روش تاریخ یا موضوع آن است تاریخ در نزد اهل این رشته یا عامه‌ی مردم تعاریف ناهمگون و آشفته‌ای دارد، بنابراین بدون ارائه‌ی تعریفی روشن از تاریخ و موضوع آن هرگونه گفت‌وگو از روش گفت‌وگویی بی‌سرانجام و حاصل آن ادامه‌ی آشفتگی‌ها و بحران‌هایی است که در روش‌شناسی تاریخی وجود دارد.



نیز تاریخ مدینه دمشق به تثبیت این ادعا یاری داده است، اما آیا به راستی ابن عساکر تاریخ‌نویس به معنای فراهم‌آورنده‌ی اخبار و تحولات زمانه‌ی خویش بوده است یا گردآورنده اخبار گذشته؟

همچنین ابن کلبی در نزد بسیاری از مردم به عنوان مورخ، آن هم مورخی که انساب را نگاشته است، معرفی شده چنانکه ابن حزم اندلسی نیز با همین عنوان شهرت دارد اما به راستی می‌توان هم جمهره انساب عرب ابن کلبی یا جمهره الانساب ابن حزم را که مجموعه‌ای از داده‌های نسب‌شناسانه و عمدتاً بی‌اساس است آثار تاریخی قلمداد کرد.

آیا ابن اسحاق و ابن هشام که در قرن دوم هجری به جمع‌آوری گزارش‌ها و رخدادهای صدر اسلام از روایات شفاهی پرداخته‌اند، به راستی مورخ‌اند؟ یا آن که می‌توان بین اهل اخبار و علمای انساب و سیره‌نویسان تفاوت قائل شد به باور اینجانب این‌ها فقط اهل اخبارند و نه مورخ. اما مورخ کیست؟

برای شناخت مورخ لازم نیست همین‌جا تعریفی صریح و روشن ارائه کنیم. کافی است برای ملموس شدن آن تعریف به کسانی توجه دهیم که همواره به عنوان مورخ اشتهار داشتند. هکاته و هرودوت در مغرب زمین و مسعودی، یعقوبی و ابن خلدون و در عصر معاصر مرحوم کسروی نمونه‌های مورخان اسلام و ایران هستند. تأمل در زندگی و آثارشان هرگز نشان نمی‌دهد که آنان در تاریخ‌نویسی تاریخ را به معنای علم اخبار گذشتگان و یا جمع‌آوری روایات معنا می‌کردند. آنان در زمانه‌ی خود به ثبت و ضبط و تحلیل و تحلیل حوادث زمانه مبادرت می‌ورزیدند یعنی آن که از نظر آنان تاریخ علم شناخت حوادث جاری و زمانه است علم فهم و تحلیل رخدادهای موجود است نه گردآوری اخبار دیروز.

سومین توضیح ضروری تأملی است درباره‌ی اصطلاح تاریخ‌پژوه یعنی کسانی که بیش از اهل اخبار یا مورخان خلط شده و همین خلط در تعریف تاریخ به علم شناخت گذشته یا رخدادشناسی، امری که مورخان هرگز به آن باور نداشتند تأثیری بسیار گسترده داشته است. تاریخ‌پژوهان که هرگز با مورخان از یک سنخ و جنس قلمداد نمی‌شوند و معمولاً در دوران معاصر پدید آمدند، کسانی هستند که با تفحص در آثار تاریخی به بازنویسی، بازناسی و بازتدوین گزارش‌های تاریخی مورخان پرداخته‌اند.

از آنجا که شغل شاغل این‌ها نه تاریخ‌نویس بلکه تاریخ‌پژوهی است، بنابراین در اذهان عمومی همواره تاریخ بر مبنای عمل اینان به علم شناخت گذشته تعریف شده است. حال آن که از نگاه مورخان تاریخ هیچ‌گاه گذشته‌شناسی نبوده است. مورخان همواره اکنون خود را نوشته‌اند، تاریخ‌پژوهان نوشته‌های آنان را بازنویسی کرده‌اند و بنابراین در کلامی فشرده تاریخ علم شناخت رخدادها، حوادث و تحلیل وقایع زمانه است همراه با شالوده‌شناسی آن که باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت.

اجازه دهید برای چشم‌اندازی به تعاریف ناهمگون از تاریخ نگاهی بیان‌اندازیم به این علم در نزد دو شخصیت برجسته‌ی تاریخ‌نویسی یعنی طبری و ابن خلدون. طبری خالق تاریخ الإسمل و الملوک چون تاریخ را علم جمع‌آوری و نقل روایات و احادیث و اخبار یافته است؛ بنابراین تمام همت خود را بر فراهم آوردن روایات معطوف داشته اعم از روایات مسند، غیرمسند، صحیح و ضعیف از نظر طبری او وظیفه‌ی خود می‌دانسته است تا آنچه را منقول است جمع‌آوری کند و بر همین اساس می‌توان گفت از نگاه طبری تاریخ علم تحصیل، گردآوری و نقل و گزارش روایات است. طبیعی است که بر همین اساس روش‌شناسی تاریخی بر مبنای نگاه طبری و باور به تعریف او از تاریخ جز نقد روایت و سنجش اخبار برای یافتن صحیح از سقیم یا راست از نادرست نخواهد بود. برخلاف طبری ابن خلدون لااقل در مقدمه و نه در متن العبر تاریخ را نه شناخت روایات و گردآوری آن‌ها نه آگاهی از اخبار و گزارش‌ها بلکه تعلیل و ریشه‌یابی تحولات حیات بشری می‌داند. بر این اساس در نزد او موضوع تاریخ خبر و روایت نیست بلکه تحولات اجتماعی و مهم‌تر از آن فهم تحولات اجتماعی و منطق حاکم بر این تحولات است به همین دلیل او در روش‌شناسی بر صحت و سقم خبر متکی نیست تاریخ را علم حفظ روایات نمی‌داند. از نظر او ابزار جستار تاریخی حافظه نیست عقل و اندیشه است. درست به همین دلیل است که او در مقدمه خویش و در فصل نخست کتاب که به تعریف تاریخ پرداخته است این علم را از شاخه‌های حکمت می‌داند بدینسان می‌بینیم که با تفاوت تعریفی که از موضوع تاریخ داریم روش‌شناسی ما نیز کاملاً تفاوت و تغییر می‌یابد. به همین دلیل است که بار دیگر تکرار می‌کنم تاریخ را هرچه بدانیم و هر تعریفی از آن ارائه دهیم، با تعریف خود مستلزم به روش متناسب با آن تعریف هستیم برای آن که بتوانیم باز هم تمهیدی بهتر برای طرح سخن خویش درباره‌ی روش تحقیق در تاریخ فراهم کنیم، ناگزیریم بر اساس همان مقدمات قبلی که البته باید به آن التزام داشته باشیم از تاریخ تعریفی روشن ارائه کنیم تا بتوانیم روش تحقیق را بر اساس آن بیان کنیم. به اعتقاد این‌جانب سه مقوله‌ی علم الاخبار، تاریخ‌پژوهی و تاریخ یا به تعبیر یکدیگر عالم خبر، تاریخ‌پژوه و مورخ در بسیاری از اذهان با یکدیگر خلط شده‌اند و بدون تفکیک این سه اصطلاح نمی‌توان تعریف روشنی از تاریخ، به‌خصوص تاریخ در نزد مورخان نه تاریخ‌پژوهان و علمای اخبار ارائه داد.

متأسفانه در حال حاضر به دلیل ادامگی خلط این مفاهیم از یکدیگر ما غالباً میان اهل اخبار و تاریخ‌پژوهان و مورخان تفکیک شایسته‌ای انجام ندادیم و به همین دلیل به ادامه ابهام در تعریف تاریخ در اذهان کمک کرده‌ایم. در اذهان عمومی به عنوان مثال ابن عساکر دمشقی که تاریخ مدینه دمشق را بر اساس مجموعه اخبار و روایات گردآورده است مورخ نامیده شده نام او

دکتر زرگری‌نژاد: سه مقوله‌ی علم الاخبار، تاریخ‌پژوهی و تاریخ یا به تعبیر یکدیگر عالم خبر، تاریخ‌پژوه و مورخ در بسیاری از اذهان با یکدیگر خلط شده‌اند و بدون تفکیک این سه اصطلاح نمی‌توان تعریف روشنی از تاریخ، به‌خصوص تاریخ در نزد مورخان نه تاریخ‌پژوهان و علمای اخبار ارائه داد

سخن آخر آن که اگر بخواهیم از روش تحقیق در تاریخ سخن بگوییم و تاریخ را علم شناخت اکنون و شالوده‌های آن بدانیم، لاجرم باید به دنبال روشی باشیم متکی به این موضوع.

**دکتر رجبلو:** من مطالب دکتر رحمانیان و دکتر زرگری‌نژاد را یادداشت کردم و با توجه به فرمایشات اخیر دکتر زرگری‌نژاد یاد گفته‌ای از امام علی (ع) اقدام که در خطبه‌ی ۹۴ نهج‌البلاغه آمده است: اعلوا خبر اذا سمعتموه عقل رعایه و لا عقل رویه فان رواه العلم کثیر و رعایه قلیل. این همان جنگ بین عقل و نقل است که مورد اختلاف مشترک بین من و دکتر رحمانیان با استاد زرگری‌نژاد است.

این که خبری فقط نقل شود چه در مقام اکنون و چه در گذشته، نقل است و تاریخ نقل و نه تاریخ عقل. قصد ما این نیست که بگوییم تاریخ نقل وجود نداشته است.

**دکتر زرگری‌نژاد:** تقریباً همه‌ی علوم انسانی مانند تاریخ و علوم سیاسی بر نقل استوارند.

**دکتر رجبلو:** مطلبی که دکتر زرگری‌نژاد در مورد تاریخ نقلی گفتند، بخش اعظم تاریخ بشری را تشکیل می‌دهد و وجود آن دلایل زیادی داشته است. یک علت آن هم‌نشینی اهل اخبار با قدرت بوده است. یعنی چه مورخ اخبار گذشته و چه اخبار زمانه‌ی خود، بیشتر قدرت را نقل کرده‌اند. در رأس هرم حکیم اول یا محدث مدینه قرار دارد. آنچه روزبهان خنجی از شاه ستمگر زمانه‌ی خود نقل می‌کند، شخصی است واجد کرامات، معجزات، عقل کل و نماینده‌ی خدا بر زمین. روزبهان خنجی در شرح زمانه‌ی خود - با توجه به این که در حمایت قدرت قرار دارد و در توجیه بازگشت به اندیشه‌ی ایران شهری - سلسله مراتب را از بالا به پایین بر اساس فلسفه‌ی سیاسی روز می‌بیند. من در اینجا آن بخش مربوط به تاریخ خبر را نقد می‌کنم.

**دکتر زرگری‌نژاد:** آقای دکتر رجبلو من می‌گویم بین سه مفهوم و سه دسته آدم خلط شده است، همین امر موجب شده است تعریف تاریخ در نظر عوام و برخی خواص علم رخدادهای گذشته تعریف شود. در حالی که در نزد مورخان تعریف تاریخ این نیست. موضوع ما اکنون این نیست که مورخان آیا نزد ارباب قدرت بوده‌اند یا خیر؟

**دکتر رجبلو:** غالب کسانی که مورخ به این مفهوم بوده‌اند که خبر را مبنای تاریخ دانسته‌اند، نزد قدرت‌ها بوده‌اند. در طول تاریخ بشر اخباری‌گری یا تاریخ به عنوان نقل خبر این امر عمومیت داشته است.

**دکتر زرگری‌نژاد:** این سخن ایراد دارد. من اخباریون را از مورخان جدا کردم.

**دکتر رجبلو:** وجه اول حرف من این است که غالب مورخان نقل خبر کرده‌اند و ما بیشتر تاریخ نقلی داریم و نه عقلی. مانند طبری و هردوت. ایشان تاریخ را نقل کردند چه از روی مشاهدات و چه مسموعات.

من از تاریخ اینگونه درک می‌کنم، این است که تاریخ بیشتر وجه خبری و نقلی داشته است. همان که امام علی (ع) هم می‌فرماید که آن‌ها که روایت

می‌کنند فراوانند و آنان که تعقل می‌کنند، قلیل. این تاریخ متکی به خبر، چه خبر اکنون و چه اخبار گذشتگان، مشکلاتی در زندگی بشر پدید آورده و شکل خاصی نیز به معرفت بشر داده است. اولین نکته این است که نوعی تقدس‌گرایی در سلسله مراتب بیان خبر به وجود آورده است.

**دکتر زرگری‌نژاد:** آیا بحث ما اکنون نقد مورخان است؟

**دکتر رجبلو:** من می‌خواهم به این نتیجه برسم که چرا این نوع نگاه مثلاً به روشنگری در قرون بعد رسید. می‌خواهم بگویم چرا تاریخ نقلی مورد نقد قرار گرفته و این نقد منجر به چه نوع معرفتی شده است و چه نوع روش‌شناسی پدید آورده است. من این سخنان را مبنا گرفته‌ام. معرفت پارادایمیک که از خلأ پدید نیامده است، از نقد همین نوع تاریخ نقلی به وجود آمد.

**اسماعیلی:** اگر من درست متوجه شده باشم منظور دکتر رجبلو این است که آن نوع نگرش هستی‌شناسی به عالم، به طور کلی آن نگاه سلسله مراتبی، یک نوع روش را به وجود آورده بود و نقد آن معرفتی دیگر و روش‌هایی دیگر.

**دکتر زرگری‌نژاد:** ولی بحث ما آسیب‌شناسی معرفت‌شناسی نیست. باید مفاهیم را عرضه کنیم. از نظر من: علم تاریخ شالوده‌شناسی حیات اجتماعی کنونی است و مورخان با اهل خبر و تاریخ‌پژوهان با یکدیگر متفاوتند. خلط مورخان با اهل خبر باعث شده است بعضی به این رهیافت برسند که گویا تاریخ علم شناخت به احوال گذشته است و در روش‌شناسی تاریخی، اصالت را به خبر بدهند.

**دکتر رجبلو:** روایت شما از تعریف مورخ، چه کسی که مشاهداتش را از اکنون به تصویر می‌کشد و چه کسانی که اخبار گذشته را روایت کرده‌اند، در حوزه‌ی تاریخ نقلی قرار می‌گیرد.

**دکتر زرگری‌نژاد:** من این را نگفتم. این ابتدای خلط است. من مثال زدم. تاریخ دمشق ابن عساکر، محتوای کاملاً متفاوتی با مروج الذهب مسعودی دارد. در تاریخ دمشق، ابن عساکر تنها آنچه را از ابن و آن شنیده و یا اینجا و آنجا خوانده نقل کرده است، اما مسعودی در مروج الذهب مشاهدات خود را ثبت و ضبط کرده است. آیا می‌توان ابن عساکر و مسعودی را یکی پنداشت؟

**دکتر رجبلو:** من گفتم این که بگوییم که تاریخ نقل خبر است چه براساس مسموعات و چه بر اساس مشاهدات. ما هم اگر این موارد را بیان کنیم، تاریخ را نقل کرده‌ایم و تاریخ‌پژوه نیستیم. تاریخ‌پژوه در مقام نقد برمی‌آید.

**دکتر زرگری‌نژاد:** تاریخ‌پژوه همواره در مقام تفحص است. فرق تاریخ‌پژوه بزرگی مانند دکتر زرین کوب با کسروی چیست؟ باید از خلط مفاهیم بهره‌ییم. مگر این که شما تعریف خاص خود را از علم تاریخ داشته باشید و بر اساس آن روش را تعریف کنید.

**دکتر رجبلو:** من گفتم با نقد تاریخی نقلی که شما تعریف کردید و گفتید که

## بحران روش

دکتر رحمانیان: مسأله روش‌شناسی، به‌ویژه روش‌شناسی تاریخی بسیار فراخ‌دامن است و علاوه بر این با بسیاری مسائل دیگر درگیر می‌شود و ناگزیر با مسائل ایپستمولوژیک و آنتولوژیک پیوند می‌یابد

مورد این تحول بحث می‌کردم. **دکتر رحمانیان:** نکات کوتاه و گزیده‌ای بیان می‌کنم و تلاش دارم که بحث را به پایه‌های اصلی اولیه برگردانم. ابتدای بحث هشدار دادم که مسأله بسیار فراخ‌دامن است و علاوه بر این با بسیاری مسائل دیگر درگیر می‌شود و هنگامی که از روش‌شناسی، به‌ویژه روش‌شناسی تاریخی بحث می‌کنیم، ناگزیر با مسائل ایپستمولوژیک و آنتولوژیک پیوند می‌یابد. دکتر زرگری‌نژاد فرمودند روش یعنی تلاش باقاعده و منظم برای کشف حقیقت و درک روابط کلی بین پدیده‌های مورد نظر. این تعریف درست است. اما مسأله‌ای که پیش می‌آید خود حقیقت است. وقتی می‌گوییم من می‌خواهم با روش و تلاش روشمند منظم به حقیقت برسم، مسأله ایجاد می‌کند. حقیقت خود تعابیر مختلف و تاریخ دارد. یعنی به‌زعم پاره‌ای از متفکران، «حقیقت» تاریخمند است. در عصر رنسانس یک چیز است، در عصر روشنگری چیز دیگر و نحله‌های گوناگون نگاه متفاوت به حقیقت دارند. مسأله نسبت و مطلقیت و زمینه‌گرایی و چشم‌اندازباوری و کلی مسائل دیگر موجود است. برای نمونه اگر از **پاول فایرابند** بپرسید رابطه‌ی بین روش و حقیقت چیست؟ اصلاً این سؤال را نامرتبط و سفسطی می‌داند. کتاب «بر ضد روش» را بر همین مبنا نوشته است و بیان می‌کند اصل قیاس‌ناپذیری به ما ثابت می‌کند که نمی‌توان درمورد موضوع واحدی به نام حقیقت در چند پارادایم متفاوت گفت‌وگو کرد. ما حقیقت‌ها داریم و نه حقیقت. توماس کوهن نیز در نگاه پارادایمیک خود به تاریخ علم، همه‌ی این باورها یا پنداشته‌ها را نسبت به مطلقیت حقایق علمی رد کرد. حقیقت علمی یک پدیده‌ی ساخته شده است و کاملاً تاریخی و با تاریخمند است و با وقوع انقلاب‌های علمی از بیخ و بن دچار دگرگونی می‌شود.

بنابراین، حقیقت خود مسأله‌ی اصلی است. از نگاه نیچه حقیقت یک سوءتفاهم و یک افسانه است و پدیده‌ای ساختگی از سوی قدرت‌هاست. فوکو همین نگاه را بازتولید می‌کند و می‌دانییم که اساساً نام ساده‌ی «حقیقت» و «دانش» را تغییر می‌دهد و مرکب می‌کند. فوکو از «قدرت/ دانش» و «قدرت/ حقیقت» سخن می‌گوید. گادامر هم از منظری دیگر و با رویکردی دیگر، می‌خواهد بیان کند که رابطه‌ی دقیقی میان روش و حقیقت وجود ندارد و فهم انسانی از حقایق امور کاملاً تاریخمند است. همین‌جا اشاره کنم که وی معتقد است که روش علوم تجربی و تبیینی در علوم انسانی و تاریخ به کار نمی‌آید. این دو علم دو موضوع متفاوت هستند و دو موضوع متفاوت را نمی‌توان با روش واحدی تبیین کرد. روش علوم تجربی در مورد وقایع تکرارناپذیر که مربوط به جهان علوم انسانی هستند، نه تنها کارآمد نیست

مورخ می‌ایستد و زمانه‌ی خود را بی‌کم و کاست توصیف می‌کند، می‌توان به رهیافت دیگری رسید.

**دکتر زرگری‌نژاد:** تعریف من از تاریخ، تاریخ نقلی نبود. من اصلاً تاریخ نقلی به کار نگرفتم و دقیقاً گفتم: علم تاریخ شالوده‌شناسی حیات اجتماعی کنونی است.

**دکتر رجبلو:** اخباری‌گری و نقل و بیان خبر را در تاریخ، تاریخ نقلی می‌گیریم و در آن تعقل به کار نرفته است.

**دکتر زرگری‌نژاد:** این تعریف شماست. من تاریخ نقلی نمی‌گیرم. گذشته از این که در نقل روایات و بین اهل خبر هم تعقل به کار رفته است.

**دکتر رجبلو:** آیا کسی مانند مسعودی، در مشاهدات خود و ضبط و ثبت آن‌ها تعقل هم کرده است؟ آیا در این تدبیر و اندیشه‌ی خود روش هم به کار برده است؟ و آیا اگر تعقل و تدبیر موجود بوده، شیوه‌ی غالب تاریخ‌نگاری ما محسوب می‌شده است؟ و سوم این که آیا نقل و بیان خبر چه از گذشته و چه اکنون مستند و مستدل به یک روش بوده است که امروز ما بتوانیم آن را روش تاریخی بدانیم؟ این سؤالات معرفت‌شناسانه است. آیا مجموع متون و داشته‌های بشر - که فعلاً مسامحتاً در حوزه‌ی تاریخ قرار گرفته است - با همان تعریف شما یا من، آیا تا قبل از ظهور علوم جدید و قبل از ظهور روشنگری، آیا یافته‌های روشی و معرفت‌شناسی از این زمان به بعد، با دوره‌ی ما قبل خود مشابهت دارد؟ البته ما از سال ۱۴۷۵ تا سال ۱۵۵۰ را عصر نوزایی می‌گیریم و از سال ۱۵۰۹ که ماکیاولی کتاب شهریار خود را نوشت و مفهوم هیومنیزم را در مقابل آموزه‌های کلیسا احیا کرد، عصر روشنگری آغاز می‌شود.

**دکتر زرگری‌نژاد:** آیا بحث ما این است؟ آیا ما از تفاوت معرفت‌شناسی و دوره‌های روشنگری و نوزایی بحث می‌کنیم؟ به نظرم باید بحث را در موضوع خود نگه داریم.

**دکتر رجبلو:** البته کلام من منعقد نشد. من می‌خواستم بگویم در دو دوره‌ی تاریخ بشر اگر روشنگری را نقطه‌ی تفکیک این دو نوع معرفت‌شناسی قرار دهیم، آیا در حوزه‌ی تاریخ تفاوت داشته‌ایم یا نه؟ آیا روش‌شناسی تاریخ که از ابتدای تاریخ تا پس از روشنگری بوده است، تحول یافته است یا نه؟ من در



که گمراه‌کننده هم هست. چون با این روش باید کلتی ساخت از پدیده‌های تکرارناپذیر که در جهان انسانی نایابند. در جهان تاریخی ما با چیزی به نام رویداد (event) سروکار داریم، رویدادها تکرارناپذیرند و چون تکرارناپذیرند، کلتی‌پذیری ندارند، و چون کلتی‌پذیری ندارند، تحت قاعده و فهم کلی و ثابت فراتاریخی و فرازمانی در نمی‌آیند و به همین علت نمی‌توان مسأله‌ای را در جهان انسانی با روش‌های علمی (به معنای دقیق کلمه، یعنی علوم تجربی و یا روش تبیینی) شناخت و تجارب انسانی را تبدیل به بیان‌های عمومی و تعمیم‌یافته‌ای کرد که از آن نظریه‌های کلی علمی پدید آید. این روشی است که اثبات‌گرایان به کار می‌گیرند و می‌دانیم که تاجه حد مورد نقد و حتی ریشخند مخالفان‌شان قرار گرفته است. مثلاً انتقادات بزرگان مکتب فرانکفورت را بر این روش باید خواند. یا انتقادات تکان‌دهنده‌ی نیچه را. نیچه با صراحت می‌گفت آن‌چه که تاریخی است، تعریف‌ناپذیر است. بنده با این اشارات کلی می‌خواستم خاطر نشان کنم که در بسیاری بحث‌ها نگاه‌های مختلف وجود دارد. وقتی دکتر زرگری‌نژاد می‌فرمایند: روش یعنی تلاش منظم باقاعده برای فهم و شناخت حقیقت، در همین جا هم مسأله‌ای که وجود دارد این است که آیا در تاریخ یک ابژه و یک هستی بیرونی و شناسا داریم که ذهن ما یک رابطه‌ی یک‌سویه‌ی درون و برون با آن برقرار کند؟ ابژه‌ای که ما نسبت به آن بیگانگی داشته باشیم؟ گادامر می‌گوید: روش مخلوق نگاه دوگانه‌ساز هستی‌شناسی ثنوی است که جهان را به عین و ذهن تبدیل می‌کند و بر پایه‌ی آن، به انسان احساس بیگانگی دست می‌دهد. انسان می‌خواهد با کمک روش، شکاف میان عین و ذهن را برطرف سازد و بر طبیعت مسلط گردد. بنابراین، باتوجه به آن‌چه که به‌طور کلی مورد اشاره قرار گرفت، در مسأله‌ی روش سوءتفاهم‌های بسیار پدید می‌آید. در دو قرن اخیر روش علوم تجربی می‌خواهد خود را بر همه‌ی انواع فهم‌ها و شناخت‌ها تحمیل کند، که خطاست.

عصر روشنگری خالق مسأله‌ای به نام تاریخ و هستی‌ای به نام جهان تاریخی است و در این عصر بود که جهان به دو ساحت طبیعی و انسانی تفکیک شد. در همین دوره بود که نتیجه گرفتند اگر می‌توان جهان طبیعی را با روش علم تجربی باقاعده و دقیق و روشن، شناخت، جهان تاریخی را نیز می‌توان یا باید بتوان به همین ترتیب شناخت. برای نمونه، در عصر روشنگری ولتر در کتاب «روحیات و آداب ملل» که نخستین کتاب تاریخ جهانی عصر جدید است و از جهان تاریخی انسان سخن می‌گوید. این کتاب طیفیانی است بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری سنتی و کهنه و تاریخ‌نگاری منحصر به اشراف و شاهان. در این کتاب ولتر عقیده دارد که همان‌گونه که جهان طبیعی منظم و باقاعده و دارای حکمت است، جهان انسانی و تاریخی نیز به همین گونه است و حکمت و خرد بر آن حاکم است. این مفهوم همان است که به شکلی ویژه «عقل در تاریخ» هگل از آن زاییده می‌شود. هگل تاریخ را یک امر معقول می‌داند و روح را دارای دو حالت درون‌بودگی و برون‌بودگی. وی می‌گوید روح در حالت برون‌بودگی در دو جهت حرکت می‌کند: در جهت زمانی که تاریخ را می‌سازد و در جهت مکانی که طبیعت را پدید می‌آورد. بنابراین این مسأله که می‌توان جهان طبیعی را با روش‌های منظم علمی شناخت و تبیین کرد، به این سؤال منجر شد که با چه روش‌هایی می‌توان جهان انسانی را شناخت؟ اینجا مناقشه‌ای برپا شد که به بحث میان پوزیتیویست‌ها و تفهیمی‌ها و تأویل‌گراها و... منجر شد و تاکنون نیز ادامه دارد.

دکتر زرگری‌نژاد موارد بسیار مهمی از جمله رابطه‌ی مورخ با موضوع و جهت و هدف آن را مطرح کردند. اگر این بحث را مبنا قرار دهیم، باید ابتدا تفاوت میان تعریف تاریخ در عصر قدیم و عصر جدید را مشخص کنیم. نیز تبیین کنیم که حقیقت تاریخی در عصر قدیم به چه معنا بوده است و در عصر جدید چیست؟ بعد روش یا روش‌های عصر قدیم و عصر جدید را - که مورد بحث و استفاده قرار گرفته‌اند - بشناسیم.

در عصر قدیم مفهوم انسان به معنای جدید کلمه خلق نشده و پارادایم تاریخ با امروز تفاوت دارد، انقلاب کپرنیکی و نیوتنی و دیگر وقایع علمی و طبیعی رخ نداده است، بنابراین نگاه به انسان و جهان و خدا و تاریخ با امروز بسیار متفاوت است. وقتی بحث می‌کنیم که تاریخ عقلی است یا نقلی؟ باید ابتدا به این پرسش رسیدگی کنیم که عقل چیست؟ نقل یعنی چه؟ تعقل در تاریخ به چه معناست و چیست؟ تاریخ علم است یا معرفت؟ و از چه زمانی و چرا و چگونه این بحث مطرح شد که تاریخ علم هست یا نه و می‌تواند علم باشد یا خیر؟ در مورد همه‌ی این مسائل باید بحث دقیق تاریخی صورت بگیرد. به گمان بنده ما در یک غفلت مزمن تاریخی از تاریخ علوم انسانی و اجتماعی و از جمله تاریخ معرفت و علم تاریخ و مباحث و مسائل و مناقشه‌هایی که بر سر «روش» و «روش‌شناسی» این علوم در چند سده‌ی اخیر در گرفته است، به سر می‌بریم. اگر قرار باشد از بحران روشی کنونی دربیاییم، ظاهراً شرط اول قدم این است که از این غفلت و ناآگاهی ژرف به‌دریاییم.

**اسماعیلی:** البته ما هنوز از مقدمات بحث خارج نشده‌ایم. سؤال بنیادین و اساسی که هنوز به جای خود باقی است، این است که آیا با این تفاسیل و این مقدمات، تاریخ دارای روش هست یا نه؟

**دکتر رجیلو:** یعنی به پایان آمد این دفتر / حکایت همچنان باقی است.

**دکتر زرگری‌نژاد:** دکتر رحمانیان نکته‌ی درستی را متذکر شدند و آن بحث بر سر حقیقت است. وقتی مناقشه بر سر این مسأله وجود دارد، بحث بر سر روش‌شناسی هم وجود دارد. ولی متأسفانه بخش زیادی از بحث امروز بر سر روش تاریخی نبود، گزارش‌هایی از متدولوژی به‌طور کلی بود. بحث ما شناخت روش‌ها نیست، بلکه این است که تاریخ چیست؟ آیا شناخت تاریخ میسر است؟ و اگر میسر است با کدام روش‌ها؟ و عبارت آقای اسماعیلی که: آیا تاریخ روشی دارد یا خیر؟ اکنون باید بگوییم روش چیست و این روش‌ها را نقد کنیم.

**اسماعیلی:** آقای دکتر زرگری‌نژاد من منتظر نظر شما هستم که آیا در تاریخ روش وجود دارد یا خیر؟

**دکتر زرگری‌نژاد:** اول باید به یک هم‌سخنی برسیم که تاریخ چیست؟ آیا تاریخ ضبط وقایع گذشته است؟ در این صورت پاسخ من روشن است که اگر تاریخ علم رخدادهای گذشته بدانیم، در خواب و خیال غوطه‌وریم. ما بناگوش خود را نمی‌توانیم بشناسیم، تا چه برسد به ۲۰۰۰ سال پیش را. بنابراین بر اساس تعریفی که از تاریخ داریم، می‌توانیم این سؤال را جواب دهیم. من اصرار دارم که دوستان تعریف خود را از تاریخ بیان کنند نه این که بحث‌های



معرفت‌شناسی داشته باشیم. اگر تاریخ علم شناخت رویدادهای گذشته است و نه اکنون و در سینه‌ی اخبار وجود دارد، و این اخبار مالا مال از صدق و کذب هستند، چنان که برخی معتقدند با روش نقل و راوی و روایت درست و نادرست و مانند این می‌توانیم به حقیقت دست یابیم. من چنین باوری ندارم.

**دکتر رجبلو:** من هم معتقدم که نمی‌توان تاریخ را انتزاعی تعریف کرد. تاریخ بر حسب یک اپیستمه و یک آنتولوژی تعریف می‌شود و در کانتکس‌های مختلف به طرف مختلف تعریف می‌شود. اگر تاریخ را بیان خبر به وسیله‌ی مورخ در زمان خودش بدانیم، باز برمی‌گردد به در کنار هم قرار دادن یک سری رخدادها و وقایع و یا نقل وقایعی در کنار هم در کنار هم به صورت متراکم و به شکل کیسه و جالی بزرگ که مجموع اخبار و وقایع و رخدادهایی که مورخ دیده است، مانند چینش تصادفی اشیاء در کنار یکدیگر است. اگر این تعریف دکتر زرگری‌نژاد را مبنا بگیریم و از بالا به این مجموعه نگاه کنیم، چینش آن‌ها هماهنگی و انسجام ندارد. کسروی را در نظر بگیرید که وقایع دوران مشروطه را بیان می‌کند. صدها نفر مانند او در همان زمان بوده‌اند که وقایع و رخدادها را نقل کرده‌اند. اگر همه‌ی این‌ها در همان کیسه فرض کنیم، آیا از مجموع این‌ها هماهنگی ایجاد می‌شود که شناخت حاصل کند یا خیر؟ اگر در کنار این تعریف، اطلاعات دیگر یا حوزه‌هایی از اپیستمه‌های دیگر قرار دهیم، این اطلاعات معنادار می‌شود. به طور مثال جامعه‌شناسی، فلسفه‌ی تاریخ، علوم سیاسی و...

اما اگر تاریخ را شناخت اکنون بدانیم، می‌گوییم شناخت اکنون و هر واقعیتی در اکنون، به معنای اشراف و شناخت دقیق، باز نامیسر است و هیچ علمی نمی‌تواند مدعی شناخت کل حقیقت باشد. چون بخشی از حقیقت در ساحت عقل و اندیشه‌ی ما می‌گنجد و بخش وسیع آن پنهان است. شاید در آینده میسر باشد. مسأله دیگر این است که باید به دشواری‌های و پیچیدگی‌ها توجه کنیم و سعی در حل آن‌ها داشته باشیم و نه این که آن‌ها نادیده بینگاریم و کنار بگذاریم. من می‌گویم دشوار است، اما غیرممکن نیست: آب دریا اگر نتوان کشید/ هم به قدر تشنگی باید چشید

کوشش عالم بر این است که بتواند قدم به قدم بر آن روشنایی بیفکند. تاریخ روایت نیست و روش تاریخی روش روایی نیست. تاریخ درایت است. از علوم عقلی است. مسموعات و مشاهدات را می‌توان در پرتو عقل به سنجش زد و آزمود و پرتوی از واقعیتی که پیش روی ماست، پیدا کرد.

اگر معرفت تاریخی منتفی باشد، علمی مانند جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و علوم سیاسی منتفی است. بخش اعظم مطالعات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و علوم سیاسی مبتنی بر خبر است. وقتی پرسش‌نامه‌ای را به مردم می‌دهید که پر کنند، مطالعات خود را بر خبری که از ایشان گرفته‌اید، مبتنی کرده‌اید. بنیاد نظریات فروید در روان‌شناسی مبتنی بر خبر است. اگر تاریخ را به معنای شناخت اکنون ممتنع بدانید، به نظر من به معنای شناخت دیروز، به طریق اولی، ممتنع است و علمی مانند جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و... منتفی است. من گفتم تاریخ شالوده‌شناسی حیات اجتماعی

معنای واقعیت واحد نداریم. هریک از این علوم می‌توانند بخشی از واقعیت را تبیین کنند.

**دکتر زرگری نژاد:** اگر پدیده‌ای به نام انقلاب مشروطیت مورد بحث باشد، جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی چگونه می‌توانند چشم‌اندازی به آن باز کنند؟

**دکتر رجبلو:** دور کیم یک جامعه‌شناس است.

**دکتر زرگری نژاد:** دور کیم بیشتر مورخ است.

**دکتر رجبلو:** دور کیم مورخ نیست. جامعه‌شناسی است که در جایی ایستاده است که مورخ با تعریف شما، قادر به درک معنای واقعیت نبود. و آن چیزی است به نام گذار از سنت به مدرنیته. به عنوان مجموعه‌ی هارمونی وقایع ناهمگون پراکنده‌ای که داشت رخ می‌داد. به قول فوکو، انتظام در پراکندگی. مجموعه‌ی وقایع و گزاره‌هایی که رخ می‌دادند و دور کیم رویه‌های آن‌ها را کشف کرد. وی هم به زمانه‌ی خود و هم به زمانه‌ی پس از خود، اطلاعات متراکم ناهمگون را - که دکتر زرگری نژاد به عنوان تاریخ تعریف می‌کند - در قالب یک هارمونی ارائه داد. ما به درستی و غلطی این هارمونی کار نداریم. رویکرد دور کیم به حقیقت با رویکرد اسپنسر یا نیچه و فوکو به حقیقت متفاوت است. هرکس از دور ایستاده است و به گذر این سیل می‌نگرد، هارمونی درونی آن را به یک شکل می‌بیند. به نظر من تاریخ با تعریف شما، ما را با مجموعه‌ی اطلاعاتی که با این عنوان می‌شناسیم، بیگانه می‌کند.

**اسماعیلی:** به عقیده‌ی شما زمانی تاریخ پدید می‌آید که مثلاً کسی مثل دور کیم با یک نظریه‌ی جامعه‌شناسی به سراغ آن بیاید؟

**دکتر زرگری نژاد:** یعنی ته حرف دکتر رجبلو این است که مورخان خبر جمع کنند و دیگران بفهمند و تحلیل کنند؟

**دکتر رجبلو:** من چنین چیزی نگفتم. من قیدی هم گذاشتم. روایت شما از تاریخ انبانی است که در آن وقایع بی‌نظم و پراکنده است.

**دکتر زرگری نژاد:** این اثبات را خود مورخ نمی‌تواند سامان دهد؟

**دکتر رجبلو:** اگر مورخ آن را سامان دهد دیگر مورخ نیست (با تعریف شما از تاریخ و مورخ). شما در هیچ جای تعریف خود نگفتید که مورخ خبرهای جمع‌آوری شده‌اش را بر پایه‌ی یک تعقل به حوزه‌ی یک پیوسته ببرد.

**دکتر زرگری نژاد:** من گفتم شالوده‌شناسی حیات اجتماعی اکنون شالوده‌شناسی یعنی چه؟

**دکتر رجبلو:** اتفاقاً من شخصاً معتقدم مورخ می‌تواند با تعقل به این سامان دهی بپردازد و البته حوزه‌های دیگر هم هر یک با دید خاص خود به بخشی از پیوسته دست می‌یابند.

**اسماعیلی:** از سخنان دکتر رجبلو چنین دریافت می‌کنیم که وقایع و رویدادهای تاریخی، زمانی معنادار می‌شوند که یک دانش بیرونی مانند جامعه‌شناسی، فلسفه و دیگر علوم به آن بپردازند و آن را با نظریه‌های خود سامان دهند و مورخ تنها به کمک این دانش‌ها قادر به فهم این رویدادهاست. آقای دکتر رحمانیان نظر شما چیست؟

**دکتر رحمانیان:** به نظر من این ساده‌سازی مسائل است و گاه برخی مسائل چنان پیچیده و عمیق و وسیعند که نمی‌توان آن‌ها را ساده‌سازی کرد و بسیاری مسائل دیگر درون آن‌ها مغفول می‌مانند و ایجاد سوءتفاهم می‌کنند. هیچ‌یک از علوم و معارف انسانی و اجتماعی از جامعه‌شناسی گرفته تا روان‌شناسی و فلسفه نسبت به علم یا معرفت تاریخ، بیرونی و بیگانه نیستند. در همه‌ی آن‌ها انسان و زندگی و معرفت و فهم و فرهنگ و تمدن او، هریک به‌نوعی و از زاویه‌ای، مسأله است و بنابراین می‌توان گفت که همه‌ی آن‌ها به‌نوعی در تاریخ و برای تاریخ کار می‌کنند. نظریه‌های آن علوم هریک درباره‌ی ابعادی از مسائل انسانی به کار گرفته می‌شوند و به هر حال، خواه‌ناخواه در تاریخ پژوهی هم مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما اجازه بدهید بنده بحث را طور دیگری پیش ببرم. وقتی این پرسش مطرح می‌شود که آیا روش تاریخی داریم یا خیر؟ فکر می‌کنم پژوهش و اندیشه و تأمل در تاریخ روش‌های متفاوتی طلبد. در علوم طبیعی و علوم انسانی با دو موضوع متفاوت و دو روش متفاوت سروکار داریم. حتی در خود تاریخ نیز همین مناقشه‌ها هست. ما دو نوع تاریخ داریم: تاریخ روایت‌محور یا تاریخ رویداد‌محور و تاریخ مسأله‌محور و یا به تعبیری تاریخ ساختاری. نوعی تاریخ هست که محور آن وقایع است و آن‌ها را مورد تأمل قرار می‌دهد، حال یا از راه تحلیل و تفسیر و یا از راه نقل و خبر. مسأله‌ی اصلی در اولی، گزارش‌های مربوط به رویداد است. در حالی که در عصر جدید - از روشنگری به بعد - مسأله‌ی تاریخ، صرفاً رویدادها، آن هم به معنی سنتی کلمه، یعنی رویدادهای آتی نیستند. در این دوره رویکردهای مختلفی به تاریخ داریم: تاریخ اقتصادی، تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگ، تاریخ اندیشه و... در قرن نوزدهم که به آن قرن تاریخ می‌گویند، تاریخ‌های تمدن شکل می‌گیرند. بنابراین در تاریخ‌نگاری مسأله‌محور جدید، باید متوجه این معنا باشیم که روش‌های گوناگون داریم. مثلاً روشی که مارک بلوخ در مطالعه‌ی طبقات اجتماعی به کار می‌برد، خود آن را روش پس‌روی یا نقب‌زنی می‌نامد، چون مواد مربوط به تاریخ اجتماعی اکنون هم هست. چون حرکت اجتماع برعکس دولت و سیاست کند است و جهان آن با جهان سیاست تفاوت دارد. در این‌جا حرکت بطی است. یا برای نمونه، در مورد تاریخ سیاسی متدیست‌های قرن نوزدهم قائل به سندمحوری بودند و تاریخ را علم متقن می‌دانستند چون به اسناد آرشویی متکی بودند که آن را خارج از حدس و گمان و پیش‌داوری و اعمال نظر دیگران می‌پنداشتند و معتقد بودند که می‌توان تاریخ را کامل نوشت. این گمانی بود که پیروان مکتب ویگ نیز داشتند. پیروان مکتب آنال طور دیگری فکر می‌کردند. اما در قرن بیستم فرناند برودل از زمان‌ها سخن می‌گوید، و بیان می‌کند که زمان‌های گوناگون مانند زمان تاریخی، زمان اجتماعی، دوره‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و بلندمدت داریم. وی موضوع تاریخ را مجموعه‌ی رویدادهای آتی که بایستی روایت و گزارش شوند، نمی‌داند؛ بلکه ساختار و کنش نهادها و... می‌داند. بنابراین با روش‌های جدید به سراغ تاریخ می‌رود. از این قبیل مثال‌ها می‌توان از مکاتب دیگر مثل تاریخ روانی یا روان‌شناسی تاریخی یا مکتب تاریخ خرد، یا

از چند زاویه نور بتابانیم، درک بهتری از آن به دست خواهیم آورد. همان تکثرگرایی در روش شناختی.

**دکتر رحمانیان:** بله، درست است. امروزه، مسأله‌ی روش مرکب یا تکثر روشی مطرح است که می‌تواند تاحدی از مشکلات مربوط به کاستی‌ها و یک‌جانبه‌نگری‌های روش‌های خاص و یگانه بکاهد. اما به هر حال مشکل هم‌چنان پابرجاست. امروز از ابن خلدون سخن به میان آمد. یکی از روش‌هایی که در مورد شناخت آثار ابن خلدون به کار رفته است، روش تحلیل گفتمان است. این روش می‌گوید که ابن خلدون در نظام دانایی ویژه‌ای به سر می‌برد که در آن نظام موجوداتی به نام انسان و جامعه متعلق شناخت علمی قرار نمی‌گرفتند. من می‌خواهم تأکید کنم که همین روش هم کارآمد است و هم مسأله‌ساز. هم چیزی را نشان می‌دهد و هم چیز دیگری را می‌پوشاند. به ما نشان می‌دهد که ابن خلدون در جهان و عصر دیگری، نظام دانایی دیگری و در گفتمان دیگری به سر می‌برد، ولی در عین حال مطالب دیگری را می‌پوشاند. به گمان بنده، روش‌ها و نظریه‌ها در همان حال که می‌توانند به پژوهشگر بصیرت و ژرف‌نگری بدهند، اگر درست و محتاطانه به کار برده نشوند، می‌توانند حجاب بر حجاب بیفزایند و محققان را به بیراهه ببرند و در محافل علمی تاریخ کشور ما این معضل رواج تام و تمام دارد. پژوهشگران تاریخ در ایران یا اساساً از الزامات روشی پژوهش‌های خود کاملاً غافلند و یا دست کم به آن بی‌اعتنایند و یا این که در به‌کارگیری روش‌ها، نیازمندی‌ها و غیرحرفه‌ای برخورد می‌کنند و یک دلیل عمده‌ی این وضعیت سستی و آشفتگی و فرسودگی نظام آموزش تاریخ، در همه‌ی سطوح، در ایران است که از جمله در دروس مربوط به فلسفه‌ی تاریخ و روش‌های پژوهش تاریخ - چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی - بروز و ظهور تام و تمام دارد. اگر بخواهم از سخنان خود یک نتیجه‌ی کلی بگیرم، آن این است که نظام آموزش تاریخ به شکل کنونی بایستی از بیخ و بن ویران شود و به جای آن یک نظام کاملاً نوین، مطابق با الزامات و مقتضیات و نیازهای جهان معاصر و آینده پدید آید.

**دکتر زرگری‌نژاد:** من با نظر دکتر رحمانیان موافقم که ما در تاریخ یک موضوع کلی داریم و یک حیات اجتماعی کنونی. این حیات اجتماعی جنبه‌های گوناگونی دارد. بنابراین بحث در تاریخ بحث از روش‌هاست و نه روش. اما روشی مبتنی بر شالوده‌شناسی حیات اجتماعی کنونی باشد. بنابراین تاریخ درایت است و نه روایت.

**اسماعیلی:** با تشکر از اساتید محترم و وقتی که در اختیار ما گذاشتند. اگر حاصل نشست امروز وقوف فرمایش اخیر شما باشد که در تاریخ نه از یک روش که از روش‌ها باید سخن گفت، به نقطه‌ی شروع خوبی رسیده‌ایم. با این سخن حتماً پرسشی دیگر در ذهن جوانه می‌زند که این روش‌ها کدامند؟ به همین سبب مسأله ناتمام نشست حاضر را در نوبتی دیگر باید پی‌گرفت که انشاءالله در زودترین زمان به آن می‌رسیم.

#### اشاره:

این گفت‌وگو پس از اعمال برخی تغییرات در متن اولیه، از سوی یکی از شرکت‌کنندگان محترم چاپ شده است.

مکتب تاریخ کلیومتریک یا تاریخ اقتصادی نوین زد و نشان داد که در همه‌ی آن‌ها مسائل خاص روشی وجود دارد. بنابراین در تاریخ باید از روش‌ها سخن گفت و نه از یک روش واحد. درباره‌ی نظریه‌ها و کاربرد آن‌ها در تاریخ‌پژوهی نیز چنین است.

کسانی که موافقت باید در تاریخ نظریه و روش (به معنای روش علمی) به کار برد، معتقدند که این روش‌ها و نظریه‌ها ابزارند و به ما نیرو می‌دهند. اما اینجا یک مسأله‌ی مهم از سوی منتقدان مطرح می‌شود: روش‌ها و نظریه‌ها نباید به واقعیت تحمیل شوند. چون مطابق با کل واقعیت نیستند. یعنی ابژه تماماً تحت اختیار عقل شناسنده و نظریه‌ها و روش‌های یکسان و تام و تمام در نمی‌آید. هر روش و نظریه محدودیت و نسبیتهای دارد و به همین دلیل زبانی و زمانی و زمینی است. یعنی در یک زمان و یک مکان و با یک زبان خاص مطرح می‌شود. من اینجا به مخالفان و موافقان این مبحث و مناقشه‌های فراوانی که پیرامون آن وجود دارد، کاری ندارم. غرضم بیان سختی و پیچیدگی این سؤال و تبیین آن است. همچنان که در گذشته، روش‌هایی را که ما اکنون به کار می‌گیریم، نبود و پاره‌ای از موضوعات را از حیث معرفت‌شناسی - مانند جامعه، منظور من از «جامعه» به‌عنوان متعلق شناسایی علمی است، نداشتیم؛ روش‌های پژوهش علمی درباره‌ی آن‌ها نیز موجود نبود. الان هم این روش‌ها هستند و ممکن است چند سال دیگر تغییر کنند. روش خود تاریخمند است.

مارتین هایدگر در بحث پوشیدگی و ناپوشیدگی می‌گوید وقتی می‌خواهید چیزی را منکشف و آشکار کنید، خودبه‌خود حجاب روی چیز دیگر یا روی ابعاد و جنبه‌های دیگر می‌اندازد. گمان می‌کنم روش‌ها و نظریه‌ها، دست کم در عرصه‌ی علوم انسانی، این کار را می‌کنند و نسبی و تاریخی هستند. می‌آیند و می‌روند، رایج می‌شوند و از رواج می‌افتند.

گادامر در «حقیقت و روش» بحث می‌کند که ما با ابژه‌های خود - برخلاف نظر دکارتی - یک رابطه‌ی یک‌سویه نداریم، بلکه رابطه‌ای تعاملی و دوجانبه داریم. اشیاء نیز با ما سخن می‌گویند. اگر یک رویداد یا یک متن را در نظر بگیریم و آن را دارای معنا بدانیم، افق معنایی آن رویداد یا متن، با افق معنایی مفسر آن درهم می‌آمیزد. بنابراین نمی‌توان یک روش را مطلق و کامل پنداشت و آن را به واقعیت تحمیل کرد. حقیقت و واقعیت یک رویداد یا یک متن در هر زمان به نسبت افق دانایی روزگار، به‌گونه‌ای متفاوت فهم می‌شود و درواقع فهم ما از حقیقت رویدادهای تاریخی و پدیده‌های جهان انسانی فهمی تاریخمند و پویاست و هیچ‌گاه ثابت نمی‌ماند. پس در تفسیر یک متن و یا رویداد برای ابد باز است و هرگز بسته نمی‌شود. من می‌خواهم از این‌گونه نقطه‌نظرات استفاده کنم و بگویم که درباره‌ی جهان پیچیده و پویای انسانی و به‌ویژه، در وجه تاریخی آن، هرگز نمی‌توان از یک روش سخن گفت و استفاده کرد. باید از روش‌ها سخن گفت، چراکه یک روش خاص وقتی که درباره‌ی مسائل دوجانب و ذومراتب و بسیار پیچیده‌ی جهان تاریخی انسان به کار می‌رود، چیز یا چیزهایی را روشن و پدیدار می‌کند و احتمالاً چیز یا چیزهایی را مغفول می‌گذارد و یا حتی تاریک می‌کند و به سکوت وامی‌دارد. بنابراین باید محتاط بود و از تحمیل قواعد و نتایج و الزامات یک روش خاص بر جهان پیچیده‌ی انسانی به‌شدت پرهیز کرد.

**دکتر رجبلو:** این همان حرف لیتل است که می‌گوید اگر به یک واقعیت